**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ**

**الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلى‏ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ**

در قسمت قبل در بیان ادله‌ای بودیم که حضرت امام خمینی رحمة الله علیه استناد به آن ادله برای اثبات ولایت فقیه داشتند. دلیل اول و دوم از ادلۀ عقلیه را بیان کرده و به ادلۀ شرعیه رسیدیم، در ادلۀ شرعی هم دلیل اول و دوم را بحث کردیم.

دلیل سوم روایت علی بن ابی حمزه است؛ «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ ع يَقُولُ‏ إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بِقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ وَ ثُلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْ‏ءٌ لِأَنَ‏ الْمُؤْمِنِينَ‏ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا.» امام خمینی رحمة الله علیه در مورد این روایت دو بحث دارد؛ یکی بحث سندی و یکی هم بحث دلالتی. در بحث سندی می‌فرمایند که این روایت از لحاظ سند روایت صحیحی است هرچند علی بن ابی حمزه در سند است زیرا تضعیف علی بن ابی حمزه مؤثر در سند نیست، هم به دلیل اینکه به نظر خود امام خود علی بن ابی حمزه ثقه است زیرا شیخ دربارۀ او فرموده است: «عملت طائفة بالخباره» و هم افزون بر آن اصحاب به روایات او عمل کرده‌اند و عمل اصحاب به روایات او بر اعتماد بر وی کفایت می‌کند. اما دلالت روایت؛ امام می‌فرمایند: اولاً اسلام که به معنای یک مجموعۀ خاص از احکام فقهی مربوط به عبادات که به تنهایی نیست، بلکه اسلام یعنی همۀ احکام اسلامی که اکثر این احکام مربوط به اجتماعیات و سیاسات و اقتصادیات و جزائیات و امثال این موارد است، معنی اسلام این است. حصن اسلام بودن هم به این معنا است که این اسلام را حفظ کنند، حفظ اسلام هم به این است که اسلام عمل، اجرا و پیاده شود. اگر بنا شد فقها حصن اسلام باشند پس یعنی حافظان اسلام هستند، حافظنان اسلام هم یعنی حافظان اسلام در جامعه و در عمل و این به این معناست که آنها مسئول اجرا و پیاده کردن اسلام با همۀ احکامش در جامعه هستند و ما از ولایت غیر از این چیزی را اراده نمی‌کنیم؛ منظور ما از ولایت این است که آنها مسئول اجرای احکام اسلام در جامعه هستند. عبارت ایشان چنین است: «و قيام الاسلام هو إجراء جميع أحكامه و لا يمكن إلا بالوالي الذي هو حصن.» قیام اسلام به اجرای جمیع احکام اسلام است، این اجرا بدون والی ممکن نیست و این والی است که حصن اسلام می‌شود. در هر قانون و هر نظام که در هر کجا وجود داشته باشند، حصن آن جامعه حاکمانی هستند که مسئول اجرای آن قانون می‌شوند. حال اگر حصن نظام اسلام فقیه است پس پیاده شدن احکام در این جامعه را او بر عهده می‌گیرد. این مطلب در کتاب البیع صقحه 673 آمده است.

دلیل چهارم از ادلۀ نقلیه‌ای که امام به آن استناد می‌جویند موثقۀ سکونی است؛ «عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ الْفُقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالَ اتِّبَاعُ‏ السُّلْطَانِ‏ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ.» اولاً موثقه است و لذا از لحاظ سند بحثی ندارد؛ سند روایت به جهت سکونی یا نوفلی موثقه است. ما در محل خود بحث کردیم که دلیلی بر غیر امامی بودن سکونی و نوفلی وجود دارد زیرا همۀ ادله دلالت بر امامی بودن آنها دارد. روایاتی که نقل کرده‌اند هم روایاتی است که جزء با عقیدۀ امامیه سازگار نیست. اینکه سکونی هرگاه یا در اکثر موارد که روایت می‌کند سند را به امام صادق علیه السلام منتهی نمی‌کند و از ایشان ادامه می‌دهد تا به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسد، به دلیل بوده است که می‌خواسته است این حدیث در بین عامۀ جوامع اسلامی رواج پیدا کند. کار درستی هم بوده است و اگر بقیه هم این کار را انجام می‌دادند بهتر بود که حدیث امام صادق علیه السلام را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسند می‌کردند تا این روایت مهجور نباشد، این نکته را که او داشته است نکته‌ای بسیار به جا هم بوده است. در حال حاضر هم اگر در بعضی از مجامع عمومی روایتی از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شود بهتر است این حدیث را به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مسند کنند. زیرا خود آنها فرمودند: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ وَ غَيْرِهِ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ‏ حَدِيثِي‏ حَدِيثُ‏ أَبِي‏ وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ وَ حَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.» همۀ روایات معصومین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، در حقیقت روایات نبوی و غیر نبوی نداریم و همه روایات ما نبوی هستند؛ هرچه حدیث از ائمه وجود دارد همه نبوی است، ائمه اطهار علیهم السلام چند بار فرموده‌اند ما هر چه بیان می‌کنیم یا از قران است و یا از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

اما دلالت روایت؛ در مورد امناء رسل در گذشته بحث شد و بیان شد که واژۀ امین و امانت در قرآن کریم یا مخصوص مسئلۀ حکومت است، یعنی قران کریم رهبری سیاسی را به عنوان امانت مطرح می‌کند: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولا» یا در آنجایی که می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُون‏» یعنی این واو در «وَ تَخُونُوا أَماناتِكُمْ» حالیه است که تفسیر «لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» است. یا در جایی دیگر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى‏ أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ سَميعاً بَصيراً» یا در آیۀ «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في‏ شَيْ‏ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلاً». پس در قرآن هر کجا لفظ امانت آمده است، امانت به معنای رهبری سیاسی است. حال بر فرض اینکه کسی این امانات را تعمیم دهد، رهبری سیاسی قدر متیقن این امانت است.

همچنین روایات زیادی از ائمه معصومین علیهم السلم و حتی از منابع اهل سنت در این باره نقل شد. برای مثال هم در صحیح بخاری و هم در صحیح مسلم این روایت از ابوهریره است آمده است: «مِنَ الْمُتَّفَقِ عَلَيْهِ مِنْ مُسْلِمٍ وَ الْبُخَارِيِّ فِي الْجُزْءِ الرَّابِعِ مِنْ صَحِيحِ مُسْلِمٍ فِي وَسَطِهِ وَ فِي الْجُزْءِ الْخَامِسِ مِنْ صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ وَ بِالْإِسْنَادِ الْمُقَدَّمِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ‏ بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص يُحَدِّثُ إِذْ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ مَتَى السَّاعَةُ قَالَ إِذَا ضُيِّعَتِ‏ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ قَالَ كَيْفَ إِضَاعَتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا أُسْنِدَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَة» کسی از حضرت سؤال کرد، زمان قیامت چه وقت است؟ حضرت پاسخ داد وقتی که امر که همان رهبری و امامت است را به جای اینکه به اهلش مسند کنند و به غیر اهلش بسپارند، این تضییع امانت است. پس امانت در منابع اهل سنت و هم در منابع شیعه به معنای امامت است و حتی مرحوم کلینی رحمة الله علیه در کافی در این رابطه بابی را باز کرده است که امانت همان امامت است.

خداوند در قرآن کریم هم فرموده است: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمين‏\* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُون‏» که بیان شد این اطیعونی اشاره به فرمانروایی رُسل است. می‌فرمایند من را اطاعت کنید و حتی بیان نکرده است که خدا را اطاعت کنید که در این صورت نقش انبیا نقش نقل کننده و نقش پیام‌رسان امر خدا باشد، خیر نقش آنها فرمانروا و فرمانده است. خداوند این «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُون‏» را بر «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمين‏» بودن مترتب می‌کند. کلمۀ رسول بر وجه حاکم، گنجینۀ وحی الهی و عالم بودن به نظام الهی اشاره دارد و کلمۀ امین هم که به معنای امانت‌دار بودن است یعنی هم در تبلیغ و ترویج این قانون عادل هستند و هم امانت‌دار در اجرای آن هستند. در آیه بعد می‌فرمایند که به دلیل اینکه ما رسولِ امین هستیم؛ «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُون‏» ما را اطاعت کنید. این امانت به معنای امانت‌داری دین خدا است و امانت‌داری دین خدا هم در این است که هم خوب و درست بیان شود و هم در این است که آن را درست اجرا کنند. این معنای امانت است.

البته **اگر دلیل لُبی بود در آن بیش از قدر متیقن نمی‌توان برداشت کرد اما اگر دلیل لفظی بود، آنگاه دو احتمال می‌توان داد؛ احتمال توسعه و احتمال تضیغ که تضیقِ آن قدر متیقن است. لذا بیان کردیم که در امانت یا قدر متیقنِ امانت امامت است، -اما ما معتقد هستیم که امانت می‌تواند عام باشد، یعنی اگر عام باشد، قدر متیقن این است که بتواند رهبری کند.- یا اینکه خصوص امامت و رهبری مراد است که منظور ما هم همین است. در کلمۀ امین هم یا مراد از امین خصوص در امامت و رهبری است و یا اگر امین در همه چیز امانت‌دار است، آن وقت قدر متیق آن در رهبری است.**

مأموریت رسل اقامۀ حکومت عدل در جامعۀ بشر بوده است؛ «لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَديدَ فيهِ بَأْسٌ شَديدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزيزٌ» یا در همین آیات «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمين‏\* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُون‏» یا این آیه که خداوند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور دادند که خود را چنین معرفی کن: «وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ» مأموریت ما این است که بین شما اقامۀ عدل کنیم، حکومت اسلامی و عدل برقرار کنیم. بنابراین وقتی دانستیم که کار رسل این است حال که روایت می‌فرماید: فقها امانت‌دار ما هستند، یعنی فقها امانت‌داران چنین رسلی هستند.

امام رحمة الله به شکل دیگری استدلال می‌کند، ایشان می‌فرمایند: کار اصلی رسل رهبری سیاسی است، رهبری برای اقامۀ عدل در جامعه بشر است. حال که روایت می‌فرماید: فقها امنای بشر هستند یعنی امین ما در همین مسئولیتی هستند که رسولان دارند. وقتی امنا به رسل اضافه می‌شود، یعنی امینِ رسول من حیث رسول، فقیه است. حیثیت رسول بودن حیثیت اطیعون است؛ «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُون‏». حال این رسولی که می‌فرماید: اطیعونی، در جای دیگر می‌فرماید امین من فقیها هستند. به این معنا که همان اطیعونی که برای من ثابت است را من به فقیه موکول می‌کنم و او در انجام این رسالتی که بر عهدۀ من است امانت‌دار است. عبارت امام این است: «و كيف كان قوله (ص): (أمناء الرسل) بالتقريب المتقدم يفيد كونهم أمناء لرسول الله صلى الله عليه و آله في جميع الشؤون المتعلقة برسالته، و أوضحها زعامة الامة و بسط العدالة الاجتماعية، و ما لها من المقدمات و الاسباب واللوازم، فأمين الرسول أمين في جميع شؤونه» امنای رسل یعنی امنایی که در هرچه رسول در آن زمینه مسئولیت دارند آنها نیز دارند. برترین مأموریتی که رسول دارد رهبری امت است، پس وقتی بیان شد امنای رسل و بعد مشخص شد که مهمترین وظیفۀ رسل اقامۀ عدل در جامعۀ بشر با مقدمات و لوازمش است، این معنا به دست می‌آید که آنهایی که بعد از رسل این مأموریت بر عهدۀشان است فقها هستند.

دلیل پنجم از ادلۀ نقلیه، توقیع حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به اسحاق بن یعقوب است. روایت توقیع که مرحوم کلینی و صدوق رحمة الله علیهما روایت می‌کنند چنین است؛ «مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ الْكُلَيْنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ فِي حَدِيثٍ‏، أَنَّهُ سَأَلَ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَسَائِلَ فَوَرَدَ التَّوْقِيعُ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ، إِلَى أَنْ قَالَ: وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ‏ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ.» سند روایت در جای خود مورد بررسی قرار گرفت و بیان شد که سند صحیح است.

دلالت روایت؛ امام رحمة الله به دو بخش از این توقیع تکیه و استدلال می‌کند؛ بخش اول کلمۀ "الحوادث" است، اینکه مراد از رواة حدیث فقها هستند جای بحث نیست به دلیل اینکه قطعاً منظور از رواة حدیث روایت لفظ نیست بلکه مراد از رواة حدیث رواة مضمون احادیث و علم و معارف به آنهاست. راویان مضامین احادیث همان فقها هستند که حدیث را می‌فهمند؛ حدیث درست را از حدیث سقیم تشخیص می‌دهد، می‌دانند که کدام حدیث حدیث امام است، کدام حدیث حدیث امام نیست، می‌دانند که اگر حدیث متعلق به امام بود عام و خاص آن و مطلق و مقید آن چیست، قطعاً مراد این رواة حدیث فقها هستند.

منظور از فقه هم کسی نیست که تنها حدیث نقل می‌کند، به این شخص فقیه گفته نمی‌شود بلکه او تنها محدث است. فقیه یعنی کسی که به خوبی دین را بفهمد، یعنی واقع و مغز دین را بفهمد. فرق است بین فقهِ دین و کسی که تنها ناقل دین است، لذا حضرت در آن روایت فرمود: «رُبَ‏ حَامِلِ‏ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْه‏» این حامل است اما آن کسی که مجتهد است از او افقه است به دلیل اینکه او دین را بهتر می فهمد.

یک نکته هم اینکه انصراف کلمۀ "راوی حدیث" به معنای فقیه است و حتی در زمان اهل بیت علیهم السلام هم به همین شکل بوده است؛ در آن زمان راوی حدیث را به عنوان فقیه می‌شناختند. شاهد بر این مطلب هم تطبیقات خود اهل بیت علیهم السلام است؛ در رابطه با تطبیقات همین ارجعوا إلی رواة حدیثنا روایات زیادی وجود دارد که مثلاً نزد اهل بیت علیهم السلام آمده‌اند و سؤال کرده‌اند که ما به شما دسترسی نداریم پس به چه کسی رجوع کنیم؟ حضرت هم مثلاً پاسخ داده‌اند که به زکریا بن آدم یا به ابو بصیر رجوع شود، به دلیل اینکه احادیث پدرم نزد این افراد است. یعنی اینها هستند که احادیث پدر ما را می‌فهمند. بعد وقتی که می‌فرمایند احادیث پدران ما نزد این هاست، در تعریف آنها می‌فرماید که این افراد «عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ‏ وَ حَرَام‏» هستند. به کسی که تنها حدیث را حفظ کند اما مطلب را نفهمد، فقیه گفته نمی‌شود و او راوی حدیث نیست بلکه به کسی راوی حدیث می‌گویند که اهل تمیز حدیث صحیح از سقیم باشد. حتی در روایت فرموده است که "رواة حدیثنا" و نه تنها "رواة حدیث"، یعنی راوی حدیث که فقیه است باید بتواند حدیث اهل بیت علیهم السلام را از حدیث غیر ایشان تشخیص دهد و کسی می‌تواند این کار را انجام دهد که معیارهای فقهی را دارا باشد.

پس استناد اول امام خمینی رحمة الله علیه خود کلمۀ "الحوادث" است و حرف ایشان این است که روایت می‌فرماید فقیه در خود حوادث فقیه است و بیان نکرده است در احکام حوادث فقیه است؛ فرموده است «وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ‏ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا» در خود حادثه رجوع کنید. وقتی مرجع خود حادثه فقیه است یعنی فقیه باید تعیین موضوع کند، نه تنها حکم مطلب را بداند. لذا این کار جز بر ولایت منطبق نمی‌شود زیرا مثلاً مصلحت را فقیه باید تشخیص دهد و یا بداند که مفسده در چیست. پس وقتی مرجعیت خود حوادث به فقیه باشد این به معنای آن است که فقیه ولایت دارد و تنها مبلغ و مفسر احکام نیست.

وصلی الله علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد